

چگونگی برخورد با قرآن برای به دست آوردن معارف بی نظیرش

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ »

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ

عناوین چهارده‌گانه‌ای که مکلفان، در برخورد نخستین با قرآن دارند، این چهارده لغت، در قرآن، به مناسبت‌های گوناگون ذکر شده است.

قرائت

مثلاً قرائت به صورت «إِذَا قَرَأْتَ»، «فَاقْرَأْ»، «قرآن» که مصدر است و به صِيغِ گوناگون، مصدر، فعل ماضی، فعل مضارع، یاد شده. این قرائت دارای دوازده معناست. معنای مهم‌اش خواندن، جمع کردن و توجه کردن است.

خواندن عمومی است، ممکن است انسان چیزی را بخواند و توجه نکند، ولیکن معنای دوم یعنی خواندن با توجه است. خواندن قرآن، برای خواندن لفظی قرآن نیست، بلکه خواندن برای توجه کردن است. اگر شما با زبان نخوانید، با چشم هم نخوانید، با قلب بخوانید و توجه کنید، خوانده‌اید. اما اگر با چشم و زبان بخوانید و با تفهم و قلب نخوانید، نخوانده‌اید.

این یک معنای قرائت که خواندن، دوم توجه کردن، و سوم جمع کردن. جمع کردن در کل ابعاد. حواس را، عقل را، فکر را، عوامل درونی شایسته عقلانی و وحیانی را جمع کردن، برای این‌که مجموع مرادات الهی را بدست آورید؛ و این جمع با تعدادی که دارد، جمع تفسیر تسلسلی و جمع تفسیر موضوعی را چنان‌که عرض کردیم دربر دارد.

قرآن یعنی خواندنی و سایر کتب وحیانی نسبت به قرآن خواندنی نیستند!

و لفظ قرآن، قرآن مصدر است به معنای خواندنی، خوب هر نوشته‌ای خواندنی است. هر گفته‌ای خواندنی است. هر مرئی که لفظ باشد؛ خواندنی است. پس چرا لفظ قرآن اختصاص به این کتاب اخیر وحیانی یافته است؟ علت این است که خواندنی‌ها دارای درجات اند. بعضی خواندنی‌ها برای بعضی از مردمان، بعضی از احوال، بعضی از حاجات، بعضی از زمان‌ها است. حتی خواندنی‌های وحیانی. وحی صحف نوح برای زمان رسالت نوح (علیه السلام) است؛ و وحی کتاب‌های وحیانی دیگر قبل از قرآن؛ برای زمان‌های محدود و معدود است. اما وحی قرآن، خواندنی از برای کل مکلفان است در طول زمان و عرض زمین. روی این جهت، تورات و انجیل و زبور و کتاب سلیمان و کتاب اشعیا و کتاب نوح و ابراهیم و سایر انبیاء (علیهم السلام)، چه اولوالعزم چه غیر اولوالعزم، در برابر قرآن خواندنی نیستند. چون که صد آمد نود هم پیش ماست. چون قرآن هم حاوی اصول معارف و احکام تکلیفی مکلفان گذشته است، و هم حاوی متبلور این جهات است؛ لذا برای کل مکلفان است الی یوم الدین. بنابراین قرآن خواندنی است و آن‌ها خواندنی نیستند؛ و اگر هم آن‌ها را بخوانیم از برای جهاتی است. خواندن کتاب‌های آسمانی قبلی برای جهاتی چند است. از جمله جهات اثبات تحریف آن‌ها، از جمله جهات، اثبات عدم ابدیت آن‌ها، از جمله جهات، اثبات این که قرآن، تکامل کلی ابدی وحی است. ولیکن خواندن آن‌ها برای کل مکلفین واجب نیست. برای متخصصین که می‌خواهند مقایسه و مقارنه کنند بین قرآن و کتاب‌های آسمانی، در جهات وحیانی کل، و در جهات غیر وحیانی، برای آن‌ها لازم است. اما برای مکلفان کل احکامی که در قرآن موجود است، یا امضایی است یا تکاملی است، برای آن‌ها فقط این‌ها واجب است، دیگر نیازی به کتاب‌های قبلی ندارند.

قرائت قرآن در حد امکان واجب است

و از نظر قرائت، «فاقرءوا ما تیسر من القرآن» (مزمّل، ۲۰)، «یرید الله بکم الیسر ولایرید بکم العسر» (بقره، ۱۸۵). یسر در صورتی است که تمام نیروی انسان مصرف کاری نگردد. مادون مصرف تمام نیرو بایستی در قرائت قرآن در بُعد خواندن، فهمیدن، جمع کردن و در کل مراحل معنوی، علم یافتن، معتقد شدن، متخلّق شدن، عملی کردن و به عمل واداشتن است.

سایر وحی‌ها نیز نسبت به وحی قرآن بر پیامبر خاتم؛ وحی نیستند!

نظیر این جریان وحی است. همان طوری که قرآن در برابر سایر کتب آسمانی خواندنی است و آن‌ها در برابر قرآن خواندنی نیستند، وحی هم همین طور است. مثلاً «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ» (شوری، ۱۳). ادیان مذاهب شرایع پنج‌گانه را که «شرع لکم»، یعنی دین واحد است. دین متعدد نیست. دین به معنای طاعت است. یا طاعت رحمان، یا طاعت شیطان. طاعت رحمان یا طاعت شیطان، با قرآن معلوم است.

حالا، این دین رحمانی شُعبی دارد. چنان‌که دین شیطانی هم شعبی دارد. دین شیطانی یعنی طاعت شیطانی؛ یک روش نیست. طاعت الحادی است، طاعت اشراکی است، طاعت کتابی است، انحرافات توحیدی است؛ و طاعت‌ها دارای شعبی هستند.

شرایع نیز این چنین است. پنج شرع، یعنی پنج راه، خدا به سوی دین که طاعت ربّ العالمین است، باز کرده «شرع لکم من الدین».

«کُم» کی‌اند؟ «کُم» کل مکلفین حداقل نسل اخیراند یا حد کامل. حد کامل «کُم» در اینجا کل مکلفین از آغاز تکلیف اند تا قیامت کبری. و این خود بحث است که قبل از نوح چه دینی بوده؟ عرض خواهیم کرد ان شاء الله.

حالا، «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا»، «وَصَّىٰ» هم مفرد است، هم غائب است، هم وصیت است. وحی نیامده، با این‌که اولین وحی [ ] ولایت عزم، بر نوح (علیه السلام) است. معذک در مقابل «والذی اوحینا الیک» که وحی قرآن است؛ وحی نوح «وَصَّىٰ» می‌شود. «أوحینا» دارای ابعادی است. اولاً جمع است یعنی ما (وحی کردیم). ما نسبت به خدا جمعیت ذات نیست، بلکه جمعیت صفات است. یعنی خدا با کل صفات رحیمی، این قرآن را افاضه کرده است. افاضه‌ی کتاب نوح و کتاب ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام)، افاضه بر مبنای کل رحیمیت‌ها نیست، چون محدود به زمانی است و محدود به مکلفانی است. ولیکن افاضه‌ی وحیانی ربّانی نسبت به قلب مبارک خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم)، افاضه‌ی کل ربوبیت‌ها، کل رحیمیت‌ها، بلا استثناست برای کل مکلفان، در طول زمان و عرض زمین الی یوم الدین.

ببینید، این تقابل نقطه اول است با نقطه آخر، «شرع لکم من الدین»، از طاعت ربانی باز کرد، راه باز کرد «لکم»، برای شما مکلفان، «من الدین ما وصی به نوحاً». «کُم» برای «ما وصی به نوحاً» نوحی‌هایند (اهل زمان نوح)، «کُم» برای «والذی اوحینا الیک» مسلمانان‌اند، و «کُم» برای وحی ابراهیمی و وحی موسوی و وحی عیسوی، مکلفان زمان‌های این پیامبران اولوالعزم‌اند.

حالا، ملاحظه کنید، «شرع لكم»، کل مکلفان، «من الدین»، «ما وصى به نوحاً والذی اوحینا الیک». از لفظ «أوحینا» لفظی که وحی کلّی صد در صد را و آخرین را پیروانند ما لفظی بالاتر نداریم. اولاً «أوحینا»، جمع است، جمع متکلم مع الغیر است، یعنی ما، ما، یعنی خدا با مجموع صفات رحیمی، «أوحینا» هم وحی است، هم خطاب است، هم جمعیت صفات است. یعنی سه بُعد است. مثلی در «أوحینا» است که دیگر زیاده بر آن تصور ندارد.

ولیکن «وصی» راجع به نوح؛ هم غائب است، هم مفرد است، هم وصیت است. حالا، بعدش «وما وصینا به ابراهیم» به جای الذی «ما» آمده. ببینید «شرع لكم من الدین ما وصی به نوحاً والذی»، «ما وصی»، بعدش «والذی» است. برای نوح «ما» و برای پیغمبر «والذی» است، برای نوح «وصی» و برای پیغمبر «أوحی» است، برای نوح «وصی» و غائب مفرد، اما برای پیغمبر «نا» است که متکلم حاضر و جمعت صفات است. بنابراین در سه چهار جهت، امتیاز دارد که اینجا «والذی اوحینا الیک» و آنجا «ما وصى» به کار رفته است. زیاده المبانی تدل علی زیاده المعانی. «ما» هم معنای «الذی» است، منتهی «الذی»، «ما» ی بیشتری است. «ما»، «الذی» ی کمتری است. «الذی» احترام بیشتر و مقام بالاتری است و «ما» مقام کمتری است ولو تنزلاً.

حالا، «وما وصینا» اینجا هم مثل نوح «ما» است و مثل نوح وصیت است ولی «وصینا» است. یعنی یک امتیاز میانگین از برای این سه وحی متوسط که وحی به ابراهیم و موسی و عیسی است قائل شده. بنابراین مراتب انبیاء اولوالعزم سه مرتبه است. مرحله ی غلیبای آن وحی محمدی (صلوات الله علیه وآله) است. مرحله ادنای آن وحی به نوح است. مرحله میانگین که با «نا» آمده، «وما وصینا» است که مثل وحی بر نوح «ما» به کار رفته و وصیت است؛ ولی همراه «نا» است. نسبت به وحی بر نوح فقط «نا» اضافه دارد. فقط جمعیت صفات اضافه دارد اما در ابعاد دیگر با هم یکسان اند.

خوب چرا؟ برای این که، آیا وحی به نوح که نخستین پیامبر ولی عزم است، وحی نبوده؟ چرا وحی بوده، ولی در مقابل قرآن، وحی نیست. آیا با جمعیت صفات نبوده؟ نخیر. با بعضی از صفات رحیمی بوده است. چون وحی کلّی همه زمانی نبوده است.

نسبت به کتب قبلی هم همین طور، تورات قرآن نیست و قرآن هست. قرآن هست یعنی خواندنی، قرآن نیست برای این که لفظ قرآن برای خواندنی حتمی همگانی اخیر است که این کتاب اخیر را شامل می شود. این اشاره راجع به قرآن.

تلاوت

تلاوت، تلاوت در قرآن چند جا استفاده شده است. «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» (آل عمران، ۱۶۴ و جمعه، ۲)، «وَأَنْ أتلُوَ الْقُرْآنَ» (نمل، ۹۲)، تلاوت هم متعدی استعمال شده و هم لازم. «یتلو علیهم» این با «علی» تعدیه پیدا کرده و «علی» اضافه بر اینکه حرف تعدیه است [..] یعنی می خواند بر آن ها. پس این تلاوت، چیست؟ «یتلو علیهم آیاته» متعدی به نفس است که آیات است، «علیهم» که متعدی به حرف جر است، آمده برای آن که این رساندن تلاوت قرآن به سایر مکلفان است.

ولیکن «أَنْ أتلُوَ الْقُرْآنَ» این طور نیست. «علیهم» ندارد. «أتلُوَ الْقُرْآنَ» دارای چند بُعد است.

[سوال یکی از حضار] بله عرض کردم، مفعول بلاواسطه «یتلو»، «آیاته» است، ولی مفعول دوم چی؟ «علی» است.

ولیکن در «وَأَنْ أتلُوَ الْقُرْآنَ»، گویا هدف اصیل کأنه وحید، رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) این است که «أَنْ أتلُوَ الْقُرْآنَ». آیا این خواندن است؟ نخیر. تلاوت به معنای خواندن نیست. تلاوت؛ پیروی است. پیروی دارای اقسامی است. گاه پیروی خودی است. گاه پیروی غیر است. گاه پیروی دادن غیر است؛ و اصلاً تلا به معنای پیروی است. «یتلو علیهم» یعنی پیروی دهد بر آن ها قرآن را. ولیکن «أَنْ اتلو القرآن»، یعنی من پیروی کنم قرآن را، اول. تا خود رسول قرآن از قرآن پیروی علمی، عقیدتی، اخلاقی، عملی نکند، شایسته ی «یتلو علیهم» نیست. اول خود، اول سازماندهی و حیانی خود رسول گرامی با قرآن، سپس سازماندهی دیگران.

و دلیل بر این مطلب: «والشمس وضحاها، والقمر اذا تلاها» آیا قمر، می خواند شمس را؟ جمع می کند شمس را؟ نخیر. تبعیت می کند. «والقمر اذا تلاها» اگر قمر بخواد نوری داشته باشد باید به دنبال شمس برود. شمس محور نورانیت است برای قمر. اگر قمر «تلاها» نداشته باشد، دنباله رو شمس نباشد، نوری نمی گیرد.

هینطور پیغمبر بزرگوار اسلام اگر دنباله رو قرآن در ابعاد علمی و عقیدتی و اخلاقی و عملی نباشد، نور و حیانی به خود نمی گیرد. نور و حیانی محمدی بُعد اول است (صلوات الله علیه)؛ و نور و حیانی قرآنی بُعد دوم است.

پیغمبر دارای عصمت های گوناگون است. عصمت قبل از نزول قرآن، او را پیغمبر کرده، عصمت با نزول قرآن، او را پیغمبر قرآن کرده، این دو عصمت، عصمت متصل است. عصمت اول عصمت غیر مطلق است. زمینه ی عصمت محمدی (صلوات الله علیه وآله)، در آستان رسالت، عصمت بشری است. تا زمینه ی عصمت بشری که از

کل بشرها، از کل ملائکه، از کل جن‌ها، از کل مکلفان، اگر زمینه‌ی عصمت بشری نمی‌یافت، مقام عصمت رسالت محمدی هم نمی‌یافت.

حالا، این عصمت اول، عصمت بشری که مطلق نیست. بعد، عصمت مطلق زمینه عصمت بشری می‌شود که عصمت قرآنی است. کافی است؟ نخیر. «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (اسراء، ۷۴)، این دو عصمت در بعضی از جلوگیری‌ها کافی نیست. بلکه تثبیت ربانی، عصمت منفصل ربانی، باید ملزم شود تا مثلی از عصمت پیغمبر را از همه زلازل (لرزش‌ها)، از همه ناراحتی‌ها، از همه انحرافات که، قطعاً شامل حال پیغمبر هم احیاناً می‌شد، می‌فرماید «ولولا أن تبتناک، لقد کدت»، و تمام این دو عصمت بر مبنای شایستگی عصمت نخستین است که عصمت بشری باشد.

حالا، «وَأَنْ أتلُو الْقُرْآنَ»، یا آیات دیگر، بنابراین، تلاوت قرآن، یا تلاوت خودی و غیره است یا تلاوت بر کسی است. یا تلاوت است، خودش، و بر دیگران، یا تلاوت است بر دیگران.

#### ترتیل

ترتیل. «ورتل القرآن ترتیلاً»، ترتیل یعنی آرام آرام خواندن، آرام آرام خواندن دارای چند جهت است. یک جهت آرام می‌خواند ولو معنی را نفهمد و نفهماند. این که اهمیت ندارد. بلکه آرام خواندن، آرام خواندن الفاظ، آرام دیدن الفاظ، برای این که با آرامش بیشتری معانی قرآن در قلب جا بگیرد.

ابن عباس از رسول الله (صلوات الله علیه وآله) سوال کرد که معنای سخن خدا چیست که «ورتل القرآن ترتیلاً»؟ فرمود «وحرکوا به القلوب». قلوب که محور انسانیت انسان است، البته فؤاد هم هست ولی فؤاد خاص است، قلوب، همه قلب دارند. مرکز عقلانیت، مرکز فطرت، مرکز فکر، مرکز تدبیر، مرکز صدر، مرکز لب، در نتیجه قلب است. اول فطرت است، بعد عقل است، تفکر است، تذکر است، شعور است، صدر است، بعد قلب است. اگر این تذکرات فراگیر شد نسبت به قلب، در قلب هیچ چیزی جز ذکر الله و معرفت الله نبود، این فؤاد است. «ما کذب الفواد ما رأی» (نجم، ۱۱)، فؤاد دو گونه داریم، یکی فؤاد نور است، و یکی فؤاد نار. فؤاد نور: القلب المتفئد بالنور، قلبی که شعله‌ای نورانی است. اصلاً کلش نور است: «از آن دیدن که غفلت حاصلش بود / دلش در چشم و چشمش در دلش بود» که «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (نجم، ۸-۹).

و قلب نار: «نَارُ اللَّيْلِ الْمُوقَدَةُ \* الَّتِي تَطَّلُعُ عَلَى الْأُفُقِ» (همزه ۶-۷) آخرین مرحله وجودی مکلفان مخصوصاً انسان، در بُعد نوری، فؤاد است. در بُعد ناری هم فؤاد است؛ و نخستین مرحله فطرت است. منتها این فطرت که نخستین مرحله است یا فطرت بی حجاب است، یا فطرت با حجاب. اگر فطرت بی حجاب باشد، عقل بی حجاب، حجب و موانع می رود کنار، عقل بی حجاب، مراتب بی حجاب، تا قلب بی حجاب تا فؤاد؛ و اما اگر فطرت را حجب شهوت، خودخواهی، خودراهی، خودبینی، خودگم کردگی گرفته باشد؛ این فطرت عقلش هم چنین است، تا به فؤاد رسد که می شود فؤاد نار.

حالا، ترتیل فقط خواندن آرام الفاظ نیست، ترتیل دیدن، آرام دیدن الفاظ نیست فقط، ترتیل یا دیدن است یا خواندن است، یا شنیدن است. این مثلث ترتیل، ترتیل لفظی فقط نیست. ترتیل و حیانی معنوی است که هرچه بیشتر، متکامل تر، دقیق تر، رقیق تر، به قلب واصل گردد. قلوب امام الاثمه، فرمانده ترین فرماندهان جهات روحی است. بنابراین قلب مرکز و محور ایمان است و مرکز و محور کفر است.

بعد، تذکر و تدبر. قرآن: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (قمر، ۴۰، ۳۲، ۲۲، ۱۷) «لَذِكْرِي لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (ق، ۳۷)، «ذکری» یادواره است. قرآن یادواره ای است معصوم، معصومانه ترین یادواره ها در میان کل یادواره های و حیانی، در کل زمان ها و زمین های تکلیفی.

چطور این یادواره ظنی است؟! چطور مجهول است؟ چطور نامفهوم است؟ من چه عرض کنم؟ بدترین خیانتی که مخصوصاً شرع مداران ما احیاناً به قرآن کرده اند، تهمت ظنی الدلالة بودن قرآن است. من در کتاب «غوص فی البحار» نوشته ام: «والقول القرآن ظنی الدلالة، قطعی الحماقة».

حالا. تذکر از «ذکری» بودن قرآن است. تذکر یاد کردن، بوسیله چیست؟ بوسیله یادواره. قرآن آن چنان یادواره ای است که برای کل مکلفان دارای هر زبانی باشند تذکر است. یعنی غفلت ها را، نادانی ها را، ناهمی ها را، بی راهی ها را، بی حالی ها را، نفی انسانیت را به طور کلی، از بین می برد و اثبات می کند انسانیت در بُعد اعلائی و حیانی را. مخصوصاً در بُعد علمی که عرض کردیم «واعتصموا بحبل الله جميعاً» (آل عمران، ۱۰۳). حداقل ما می توانیم عصمت و نگهبانی صد در صد علمی را در بُعد نصوص و ظواهر مستقر قرآنی بدست بیاوریم.

تفکر

«الفکر حرکتی إلى المبادئ و من مبادئ الى المراد» شعر خوبی است. فکر یک حرکتی است از مقدماتی به نتایجی. البته ما مقدمات و حرکت در مقدمات؛ برای یک چیز مشهود می‌خواهیم. چیزی که ضروری است فکر نمی‌خواهد. هوا روشن است فکر نمی‌خواهد. ولی یک روشنائی باطنی که واقعاً روشن است اما چشم ما آن را نمی‌بیند، نه چشم ما، نه بصر ما، نه بصیرت ما آن را نمی‌بیند، باید مقدماتی را جور کرد، و آن نتیجه که نتیجه‌ی معصومانه و وحیانی قرآنی است باید که مقدماتش هم وحیانی باشد. با دیدِ وحیانی، فطرتِ وحیانی، عقلِ وحیانی، لغتِ وحیانی، صرفِ وحیانی، نحوِ وحیانی، تمام این ابزار را از درونِ وحیانی معصوم و از برونِ وحیانی معصوم که قرآن است می‌گیریم که چه جوری، عرض کردم.

[سوال یکی از حضار]، بله، اگر ما غفلت نداشته باشیم، چون غفلت پرده‌پوش است، یعنی این مقدماتی که باید انجام بدهیم، کما این که ذی المقدمه‌ی قرآنی معصوم است؛ باید با مقدماتِ معصومانه، آن طوری که عرض کردم که پیش‌فرض‌های عقلانی وحیانی، پیش‌فرض‌های مُصَدِّقِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ یا تکویناً و تشریحاً، یا حداقل تکویناً.

تدبر

تدبر. «ولقد یسرنا القرآن للذکر، فهل من مدکر»، قرآن آسان است از برای تذکر، آسان در مرحله‌ی نخست در آیاتِ صریحه. مرحله‌ی دوم در آیاتِ ظاهره که استقرار پیدا کند. این دو مرحله برای کل مکلفان است. کل مکلفان، دست کم کم، با صریح آیاتی که نسبت به عقاید و نسبت به احکام نفی و اثبات دارد روشن است. «حرم» برای همه روشن است. «کُتِبَ» روشن است. امر روشن است، نهی روشن است. اگر قرائتی در کار باشد که امر را از وجوب بیندازد، تبعیت می‌کنیم. قرائتی که نهی را از وجوب بیندازد تبعیت می‌کنیم. بنابراین در بُعْدِ اوّل و سَقْفِ اول روشنائی، عبارت است از نصوص قرآن.

و اصولاً، قرآن چنان که معارفی و معانی را انتخاب کرده است که تا آخر زمان تکلیف نقص‌پذیر نیست، تکامل‌پذیر نیست، تضاد ندارد، تناقض ندارد، تکامل ندارد، در بُعْدِ الفاظ هم این‌چنین است. این الفاظی که بر حسب نص یا بر حسب ظاهر مستقر، دالّ است بر مقاصد وحیانی ربانی، این الفاظ، انتخاب شده‌ی علی الاطلاق افضل بدون نظیرِ الله است، که هر قدر ادبیات عرب جلو رود باز قرآن امام است. همان طوری که هر قدر افکار، علوم، دقت‌ها، اختراعات، در ابعاد معنوی، در ابعاد مادی، هر قدر جلو برود باز الله نیست. کتاب الله امام است.



ابن عباس می‌گوید که «إِنَّ لِلْقُرْآنِ آيَاتٍ مُتَشَابِهَاتٍ، يَفْسِّرُهَا الزَّمَنُ». حرف خوبی است. تشابهات قرآن، اشتباهات نیست، تشابه است. کسی که غافل است اشتباه می‌کند. زَمَن از نظر ترقی عقل و ترقی علم مفسر است. این تازه می‌فهمد که قرآن چه می‌گوید. حتی در علوم تجربی، در علوم طبیعی، در اختراعات، مافوق اختراعات را با تصریحاتی آیاتش را آورده. مثلاً اگر سوال شود چرا قرآن تصریح بر حرکت زمین نکرده؟ جواب این است که اگر قرآن در آن زمان که این مطالب برای بشر هیچ روشن نبود و برخلافش روشن بود، عده‌ای کافر می‌شدند، ولیکن «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كَفَاتًا»، لغت کفات یعنی أُسْرِعَ فِي الطَّيْرَانِ وَتَقْبُضُ فِيهِ، آیا زمین را، پرنده‌ای سریع السیر در کیهان قرار ندادیم که سرنشینان زنده و مرده خود را زیر بال‌های غیر مرئی، از سقوط حفظ می‌کند؟ خوب این هست. قبلاً بود، الان هم هست. پس قرآن تصریح نمی‌کند، ولیکن اشاره‌ای کالصریح، ظاهر مستقر کالصریح؛ و ما لغات قرآن را یعنی تفسیر لغات قرآن را از خود لغات قرآن، ادب صرف و نحو از خود قرآن، بلاغت و فصاحت و سجع و قافیه و تمام، تمام ابزار خودی است. همانطوری که خدا در ذات و صفات و افعالش؛ نیاز برونی ندارد، استفسار از قرآن و نه تفسیر، استفسار از قرآن، نیاز برونی ندارد. این ما نیازمندیم که با عقلانیت صحیح به قرآن توجه کنیم. ولی قرآن ابزار درونی‌اش کافی است که به گونه‌ای معصومانه با ابزار درونی و با ابزار برونی قرآنی، توجه کنیم.

تدبر. «أَفَلَمْ يَدَّبَّرِ الْقَوْلَ» (مؤمنون، ۶۸) یا «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ»، خدا آسان قرار داده قرآن را برای ذکر. ذکر، بُعد اول کل مکلفین. که نصوص قرآن است. بُعد دوم ظاهر مستقر است. سوم اشارات. چهارم لطائف. پس یک مرحله‌ی قرآن عام است، مراحل دیگرش خاص و اختصاصی است. مراحل عام قرآن، مفهوم کلّ کسانی است که لغت قرآن را بدانند؛ و اگر لغت قرآن را ندانند، باید ترجمه شود، ترجمه‌ی صحیح، نه ترجمه‌ای که متأسفانه مشاهده می‌کنیم هزاران غلط دارد. از نظر لغت، از نظر ادب. درست است که ترجمه قرآن بسیار مشکل است، ولی اگر کسی شرایط ترجمه ندارد، اصلاً نباید ترجمه کند.

«يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ»، ما قرآن را آسان کردیم، یعنی قرآن که دارای کل کمالات علمی و معرفتی است، این کل کمالات ربانی منفصل از برای کل مکلفان را به قدری آسان کردیم که همانطوری که در بُعد معنوی کسی طاقت انشاء آن را ندارد، در بُعد یسر هم طاقت ندارد. این قرآن که در بُعد معنوی فوق کل مراحل اعجاز است، در بُعد آسان بیانی، روشن بیانی، بیان للناس، تبیان، برهان، نور، در بُعد نورانیت و تبیان، فوق

کل تبیان‌ها، و نورها، و بیان‌ها، و حجت‌های بالغه است. که متأسفانه می‌گویند ظنی الدلالة است!

حالا، تدبّر، پشت هم اندازی، باید برای فهم مطالب قرآنی، فهم بیشتر، کامل‌تر، متکامل‌تر، باید که آیات را به مناسبت یکدیگر، پشت هم قرار داد. اگر در یک موضوعی انسان گیر است و سؤال دارد؛ آیات مربوط به آن موضوع را پشت هم به ترتیب قرار دهد که منتج به نتیجه شود.

از جمله دلایل و حیانی بودن قرآن این است که اختلافی در آن راه ندارد

مثلاً فرض کنید که «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ، وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء، ۸۲) از جمله ادله‌ی وحیانی بودن قرآن این است که اگر من عند غیر الله بود، اختلاف زیاد داشت. نمی‌فرماید کم داشت. چون غیر الله در علم مطلق نیستند، در علم، در حکمت، در معارف، در احاطه‌ی لفظی، احاطه‌ی ادبی، مطلق نیستند، متدرّج‌اند (درجه‌بندی شده هستند)، چون غیر الله متدرّج در کمال‌اند، و کمال مطلق نیستند، بنابراین حرف‌هایشان هم کمال مطلق نیست، گاه متضاد است، گاه متناقض است [..]

این آیات که بر قلب نبی امّی (صلوات الله علیه وآله) نازل شد، نبی‌ای که هرگز پیش کسی درس نخوانده، این قرآن در جنگ، در صلح، گرفتاری، راحتی، در حالت فرار، در حالت قرار، در کل حالات متضاد، یکسان است. چون، انسان غیر خدا، در حالات متضاد، متضاد فکر می‌کند، در حالات متکامل، متکامل فکر می‌کند، در حالت متناقض، متناقض فکر می‌کند، ولو بزرگ‌ترین علما باشد. حالا، این قرآن که در زمان بیست و سه سال در جنگ و صلح و حالات متضاد بر پیغمبر نازل شده است، در لفظ و در معنا یکسان است. اختلاف نه در لفظ دارد، نه در معنا دارد، نه در هیچ جهتی از جهات، بنابراین این ربانی است. چون رب است که مطلق است. مربوطین که مطلق نیستند، غیر مطلق، هرچه باشد، هر که باشد، هر منطقی باشد حداقل اختلاف تکاملی دارد.

خوب، این‌ها مراحل است که از برای استفسار از قرآن، و نه تفسیر قرآن باید طی شود. دیروز عرض کردم که استفسار است نه تفسیر. ما خود را باید تفسیر کنیم، خود را نجات بدهیم، از افکار غلط، افکار غیر مطلق، افکاری که احیاناً غلط دارد، خود را نجات بدهیم، و با ابزار درونی صحیح خودی و قرآنی، قرآن را استفسار کنیم، پیرسیم، نه اینکه تفسیر کنیم. چون تفسیر کردن قرآن خودش کفر علمی است. تفسیر قرآن کردن به این معناست که، قرآن مجهول است؛ غبار دارد؛ حجاب دارد، آیاتش مفهوم

نیست؛ ظنی است؛ چون ظنی است؛ چون محتمل است؛ چون ایراد دارد؛ ما از خودمان روی آن بگذاریم! از خود روی قرآن گذاشتن یعنی از خود به خدا دادن، خدا نیازمند است! آیا خدا نیازمند است که ما به خدا خدایی بدهیم؟ قرآن نیازمند در تذکیر و در تفهیم و در روشن‌بیان بودن نیست. ما باید خود را از تاریکی‌های خودبینی و خودراهی و خودخواهی و تسلسل‌خواطر این و آن نجات بدهیم. کسانی که می‌گویند این ممکن نیست، خود این حرف آن‌ها (تفسیر) ممکن نیست.

کسانی که اخیراً آمده‌اند می‌گویند که «اصولاً برداشت‌های از قرآن متضاد است و خدا این را خواسته! برای اینکه این افکاری که انسان دارد، خواطری که دارد، این خواطر قابل برگشت نیست!» نخیر. خواطر دو جور است. یک خواطر است که قابل برگشت است، باید برگشت بشود، خواطر غلط، و خواطر غیر مطلق؛ و یک خواطری است که خواطر انسانی است، بر مبنای عقل و فطرت و صحیح است. این خواطر باید باشد، به معونه خود قرآن، در دو جهت، از دو راه، که در واقع یک راه است، و از یک راه، که دو راه است، راه معصومانه‌ی درونی و راه معصومانه‌ی قرآنی (برونی)، و هر دو راه یک راه است، چون یکی راه معصومانه‌ی درونی تکوین ربّانی است و دیگری راه معصومانه‌ی برونی قرآنی تشریح ربّانی است. تکوین با تشریح. تکوین خدا با تشریح او هیچ منافاتی ندارد.

قرآن را در چه حالی باید خواند و فکر کرد؟

خوب، البته حرف زیاد است ما بطور مختصر عرض می‌کنیم، قرآن را در چه حالی باید خواند و فکر کرد؟ حالات انسان گوناگون است، حالت خواب، چرت، بی‌حالی، مشغولیت ذهنی، در این حالات درست نیست. خود بی‌حالی نقصان است، خواب نقصان است، چرت نقصان است، فکر مشغولی نقصان است. باید بهترین اوقات را از برای بهترین کتاب و حیانی در نظر گرفت. اگر ما حالات عادی را در نظر بگیریم غلط است. من خودم بعضی وقت‌ها که تفسیر می‌نوشتم، اگر خسته بودم، اگر می‌نوشتم، نگاه نکرده پاره می‌کردم. بهترین حالات، حالات روحی، حالات معنوی، حالات عبادی، حالات انفصال از حُجُب، هر چه امکان دارد، این حالات نورانی بَرّاق را باید در نظر گرفت، تا بتوان به معانی بَرّاق قرآن، رسید.

به این مقدار ما امروز اکتفا می‌کنیم، بعد عرض می‌کنیم که برادران بیایید با هم، دست به دست یکدیگر، بصرها، بصیرت‌ها، فکرها، کوشش‌ها، کوشش‌ها، جوشش‌ها را منحصر به این کتاب کنیم که مظلوم‌ترین کتاب‌های عالم وجود است. هیچ کتابی به کمال قرآن نیست و هیچ کتابی هم به مظلومیت قرآن نیست. بنابراین اگر ما درس‌های

حوزوی می‌خوانیم، برای قبول کردن نخوانیم؛ چون مطلق نیست؛ در چند جهت. کتب حوزوی درسی و غیر درسی ما مبنای قرآنی ندارد. اگر هم احیاناً در حاشیه مبنای قرآنی پیدا کند؛ تحمیلی است. مکتب تحمیل است، چون مکاتب نسبت به قرآن چند مکتب است. یا مکتب استقلال است، یا مکتب انفصال است، یا مکتب تحمیل است، یا مکتب تبعیض است.

مکتب استقلال این است که «وَأَنْ أتلُو الْقُرْآنَ» فقط قرآن محور باشد و بقیه در حاشیه. مکتب انفصال مکتب حوزه‌های ماست. حوزه‌های ما کلاً تحقیق در آیات ندارند، اگر هم مطلبی به نظرشان رسید خواستند این مطلب را نوتر کنند می‌گویند فلان آیه، و حال آن‌که این تحمیل بر آیه است. مکتب تحمیل غلط، مکتب تفکیک غلط، مکتب انفصال غلط، و فقط مکتب استقلال درست است. همین که خدا مستقل است در الوهیت، کتابش هم در تبیین، و تبیان و نور و برهان و حجت بالغه، مستقل است. قطعاً اگر ما سراغ قرآن برویم که منسب رسالت رسول الله در بُعد وحی درس از قرآن است، طبعاً پیرو رسول الله شده‌ایم. و آلا اگر راه دیگر برویم، می‌گویند «ره چُنان رو که رهروان رفتند!» این غلط است. رهروان همه‌گونه بیراهه می‌روند، راهی که بر خلاف قرآن است، یا موافق قرآن نیست این بیراهه است. راه صحیح و صراط مستقیم که «إِنْ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (هود، ۵۶). صراط مستقیم ربانی منفصل، قرآن است؛ و صراط ربانی خودی، برای الله است. صراط الله را در الوهیت، هیچ کس نمی‌تواند داشته باشد؛ و صراط الله را در ربوبیت و حیانی قرآن هیچ کس نمی‌تواند داشته باشد. بنابراین ما از خدا می‌خواهیم که به ما توفیق بدهد که هم فهمش را، فکرش را، حالش را، مجالش را، دقتش را، تفکرش را، تذکرش را، ترتیلش را به ما عنایت بفرماید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

[آیه ۶ سوره مائده که «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ، فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» این مخالف دارد؟...] نخیر، یعنی إذا لم تقم إلى الصلاة، وضو نگیرید؟ نخیر. منتهی نماز را اوجب موارد واجب وضو و غسل بیان فرموده، و آلا مس قرآن هم وضو می‌خواهد، واجب است، احرام وضو می‌خواهد، طواف وضو می‌خواهد.

ما چند واجب داریم، چند مستحب. مستحب در کل حالات وضو داشتن خوب است. واجب دو بُعد است. یک اوجب واجبات است که صلوات است که با غسل و وضو است. بعد، مرحله بعدی واجبات است که چنان که عرض کردیم. بنابراین [..] مفهوم

ندارد و به دلیل این که ادله قاطع هم هست که برای سایر حالات هم احیاناً وضو و غسل واجب است و احیاناً مستحب است.

[... آیا این از کتاب و سنت است؟] بله از کتاب و سنت است. [یعنی از کتاب یا سنت است؟] هر دو است. [... مخصص نیست؟] مخصص نیست.

[می‌فرمایید که قرائت... یکی خواندن بود یکی جمع کردن یکی توجه کردن. جمع کردن منظور «ان علینا جمعه و قرآنه» ایا منظور این است؟] نه منظور ماست. ما جمع کنیم، جمع فکری قرآنی در سه جهت که عرض کردم دیروز. یک جهت در آیه که می‌خواهیم فکر کنیم، اولاً آیات قبلی و بعدی، و ثانیاً کل آیات. بعد تفسیر تسلسلی، جمع کنیم آیات را در تسلسل تفسیری. سه، تفسیر موضوعی که می‌خواهیم شروع کنیم یعنی موضوعات را جمع کنیم. بنابراین بعد از قرآن، تمام جمع‌های قرآنی را که تضادها و تناقض‌ها و تکامل‌ها را از بین ببرد، داشته باشد.

[فرمودید قرائت به معنای توجه کردن است] اصلاً خود قرائت این است. خود قرائت در کل جاها این دوازده معنی را دارد، منتهی بعضی جاها به قرائن، بعضی معانی را دارد بعضی‌ها را ندارد. بعضی جاها همه معانی را دارد، مثلاً «فاقرءوا ما تیسّر من القرآن» این تمام دوازده معنی را دارد؛ و دوازده معنی را در تفسیر این آیه عرض می‌کنیم خدمتان که دوازده معنی یعنی چی؟

[تذکر با ذکر فرقی چیست؟] ذکر مصدر است، تذکر یافتن ذکر است. تذکر یعنی تفاعل، خود را به زحمت انداختن، به کوشش برای یافتن ذکر، «ذکر» و «ذکری» یادواره است. یادواره را یافتن، تذکر یعنی یافتن یادواره‌ی قرآنی با کوشش و کاوش و دقت.

